روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۹ اذان مغرب ۲۰:۴۴ اذان صبح فردا ۴:۱۱ طلوع آفتاب ۵:۵۶

شنبه ۱۷ تیر ۱۳۹۱ • ۱۷ شعبان ۱۴۳۳ • ۷ ژوئیه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۵۷۰ • شماره ۶۴۶ دوره جدید • ۱۲ صفحه + ۳۲ صفحه ضمیمه

راه‌اندازی دوباره سایت رسمی «صادق هدایت»

سایت رسمی «صادق هدایت» بار دیگر راه‌اندازی شد. این سایت دارای دو بخش فارسی و انگلیسی است که در صفحه اول می‌توانید انتخاب کنید. در سایت، زندگینامه، سالشمار تفصیلی آثار، متن بعضی داستان‌ها، کتاب‌های درباره صادق هدایت، اخبار و گزارش‌ها، جایزه ادبی صادق هدایت، آلبوم عکس‌ها، آلبوم نقاشی‌ها، مقابله با تحریف آثار هدایت و بالاخره نحوه تماس با دفتر هدایت آمده است. بدیهی است برگردان انگلیسی این محتویات در بخش انگلیسی آمده‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند به آدرس سایت sadegh-hedayat.com مراجعه کنند.

فلک الافلاک

سخنی نیست...

بهمن فروتن

■ آقا فاضل سفارش کرده، گفته پسرش را برداریم! صابر هم برادرش رفته باشگاه گفته، اگر برادرم را برنداریم کل کادر فنی را با چاقو می‌زنم. ایجنت‌ها هم یکی بعد از دیگری دارکوب و سار و کلاغ زاغی را با بسته‌های پستی برایت می‌فرستند تا آنها را به جای قناری تست کنی و به قیمت قناری هم بخری، تازه اگر در بازار، قناری هم پیدا شود به جای ققنوس فروخته می‌شود با بودجه یک فصل یک باشگاه و تمام اینها تازه عیبی ندارد بلکه عیب در این است که همه این پرنده‌ها جَلد خودشان است، یعنی اینکه به دستور آنها می‌پرند، به دستور آنها می‌خوانند، به دستور آنها می‌خوابند و به دستور آنها اگر لازم باشد قشقرق راه می‌اندازند؛ خلاصه اینکه پولش را تو می‌دهی، خرجش با تو است، ادا و اطوارش را تو باید تحمل کنی ولی حرفش را از صاحب اصلی‌اش می‌شنود و آن می‌کند که او می‌خواهد؛ خب باز این هم عیبی ندارد اگر صاحب اصلی‌اش به او نگوید، نوک بزن و چشم بچه را کور کن! چندی پیش به یکی از دوستان جوان نزدیکم گفتم اگر بازیکنت به عمد بزند توی گل خودش یا به عمد پنالتی کند و یا عمدا کارت قرمز بگیرد و اخراج شود و موجب باخت ما شود هم اسم بازیکن و هم اسم تو را به روزنامه‌ها می‌دهم و بلد هم هستم چگونه، که از نظر قضایی اتهامی به من وارد نشود؛ هیچی، قمپز الکی، آنها آنقدر زورشان زیاد است که هر موقعی بخواهند تیمت را می‌خرند و امتیازش را می‌فروشند به دیگری و اهمیتی هم به این قمپزها و خالی‌بندی‌ها و تهدیدها نمی‌دهند. آنچه که معلوم است این است که پشت‌شان توپ‌توپ است.می‌دانید چرا؟ برای اینکه امتیاز خریدن و امتیاز فروختن آزاد است و اگر از این راه نشد، دوپینگ کار راحت‌تر و بی‌خطرتری است. حرفی نمی‌شود زد، مثل اینکه این نوع راه و رسم به موفقیت رسیدن معمول شده است و عرف هم آن را قبول کرده است و ما هم که از اول حرفی برای گفتن نداشتیم و فکر کنم شاملو هم این شعر را برای فوتبال ما گفته باشد:چه بگویم؟ سخنی نیست.

نقد فرهنگ

آزمایشگاهِ حمید امجد

روبرت صافاریان

عصر پنجشنبه فیلم «آزمایشگاه» را دیدم و به نظرم رسید فیلمی است که رویش خیلی زحمت کشیده شده است؛ اما ابدا در نیامده است. به نظرم آمد با وجود تحرکی که در میزانسن‌ها و ریتمش وجود دارد، تئاتری است؛ بیشتر به خاطر بازی‌های اغراق‌آمیز و شخصیت‌پردازی کاریکاتوری‌اش. به نظرم آمد محصول همه اینها تصنعی است که بر کار سایه انداخته است؛ عین کارهای «بهرام بیضایی». به خودم گفتم بازیگر اصلی فیلم اصلا از پس به دوش کشیدن بار سنگین نقش اول یک کمدی برنیامده است. فکر کردم دلیل روان در نیامدن فیلم باید بی‌تجربگی کارگردانش در کار سینما بوده باشد. دنیایی که در آزمایشگاه خلق می‌شود تا آخر هم، چنان که باید شکل نمی‌گیرد تا بازی‌های غیررئالیستی سه نخاله و زن‌وشوهر خنده‌دار را بپذیریم و در آنها چیزی بیش از بامزگی‌های معمولی سریال‌های تلویزیونی و کمدی‌های به اصطلاح سخیف باب روز را ببینیم. متوجه شدم که فیلم می‌خواهد یک جور دنیای ساده ژانر کمدی‌های رمانتیک سینمای کلاسیک را بازسازی کند و به خودم گفتم حالا که نشده؛ تازه اگر می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ به نظرم آمد «حمید امجد» توان اجرایی بالا و دانش خوبی در زمینه هنرهای نمایشی دارد، اما به نظر نمی‌رسد انگیزه ساختن این فیلم دردی، حرفی و دغدغه‌ای بوده باشد. چه بسیار فیلم‌هایی با وجود عیب‌های فراوان، چون از دل برآمده‌اند بر دل می‌نشینند. آزمایشگاه چنین فیلمی هم نبود. بعد تعدادی از نقدها و اظهارنظرهایی را که در رسانه‌های چاپ شده بودند مرور کردم، دیدم آنها هم کمابیش همین حرف‌ها را زده‌اند و بعد مصاحبه‌های حمید امجد را خواندم: «در هر زمینه‌ای طبق عادات رایج عمل نکنی، به ذهن‌های عادت‌خو و کلیشه‌ای بدهکار می‌شوی!»«در مورد میزانسن و حرکت و ریتم فیلم و جنس بازی و این چیزها، چون آزمایشگاه شبیه الگوهای رایج و مرسوم نیست، عادت منتقدان به هم ریخته و مدام می‌گویند این فیلم چرا غیرمتعارف است؟ انگار رسالت منتقدان شده است دفاع از امر متعارف و رایج و مرسوم!»«از آنجا که در سابقه من کار تئاتر یا همکاری با آقای بیضایی می‌دیدند، مدام می‌گفتند فیلمت تئاتری است یا فیلمت تحت‌تاثیر آثار آقای بیضایی است! البته برای این جور نقد - برحسب زندگینامه و شایعات و شفاهیات -نیازی هم نیست که فیلم را ببینند.» (نقل‌قول‌ها از مصاحبه حمید امجد با شرق، ۲۳ خرداد) من ندیدم کسی بگوید چون آزمایشگاه شبیه الگوهای رایج نیست، فیلم ضعیفی است. حرف این است که فیلم نتوانسته دنیایی بیافریند که بازی‌های استلیزه و شخصیت‌پردازی‌های کاریکاتوری‌اش پذیرفتنی باشند، که عشق و فقر قهرمانش این توان را داشته باشد که همدلی برانگیزد. در جایی از مصاحبه امجد و بازیگرش «افشین هاشمی» توضیحات مفصلی می‌دهند راجع به اینکه بازی حتما نباید رئالیستی باشد و از این سخن می‌گویند که چطور «چاپلین» و... باورپذیرند. بله مشکل همین جاست. منتقدان هم اینها را می‌دانند. حرف این است که در آزمایشگاه اینها باورپذیر نشده است. حمید امجد در مصاحبه دیگری گفته است که برای منتقدان فیلم نمی‌سازد. هیچ فیلمسازی برای منتقدان فیلم نمی‌سازد، اما هیچ منتقدی هم برای فیلمسازان نمی‌نویسد. مخاطب هر دو بیننده فیلم است. لازم نیست فیلمساز از انتقادات منتقدان برآشوبد و به همه حرف‌های آنها جواب دهد یا بدتر آنها را به باد انتقاد بگیرد که چون فیلمش از معیارهای متعارف فراتر رفته است، فیلمش را نفهمیده‌اند. زمانی «بهروز افخمی» همین اشتباه را کرد و بعد از انتقادهای گروهی از منتقدان از فیلم «گاوخونی» خودش قلم برداشت و مقاله نوشت و مصاحبه کرد که اینها نمی‌فهمند. منتقدها با هیچ فیلمساز اولی به خاطر همکاری‌اش با فیلمساز مشهوری پدرکشتگی ندارند. بوتیک را یادتان هست. «حمید نعمت‌الله» هم پیشینه کار با «کیمیایی» داشت اما کسی به این سبب فیلم او را نکوبید. وانگهی، در زمانه رسانه‌ها، پیشینه هنرمندان با آنها هست. گریزی از این نیست. حمید امجد باید زحمت‌ها بکشد که تا دیگر او را با بیضایی مقایسه نکنند. باید تلاش‌ها بکند تا پیشینه تئاتری او را فراموش کنند و پیش از همه خودش باید اینها را فراموش کند. اگر گفتند فیلمت تئاتری است، چرا نباید فکر کند شاید واقعا این طور است. بالاخره سال‌ها در تئاتر کار کرده است. دست‌کم حرف هر نویسنده‌ای را به اندازه اظهارنظر یک تماشاگر باتجربه ارج بنهد.

کارتون‌خواب

آنجل بولیگان
www.boligan.com

بوی جوی مولیان

پیش پای اسب

فریدون صدیقی
روزنامه نگار و مدرس ارتباطات

به یاد آواز دردها؛ حسن کسایی
به یاد صدای خاطره‌ها؛ علی کسمایی
به یاد روح رنگ‌ها؛ منصوره حسینی

خمیازه روی نیمکت آنقدر کش و قوس آمد تا خسته شد و همان‌جا خوابش برد. من کنار خواب مرد جوان با اینکه پیر بودم، بیدار بودم.

اتوبوس آمد، خواب بیدار نشد، من نگران خواب بودم که از نیمکت بیفتد. باز اتوبوس آمد و باز خواب، خواب بود. اتوبوس دیگر نیامد. خواب بیدار شد.

گفت: شما هنوز اینجایید؟

گفتم: نگران شما بودم که خوابتان از نیمکت بیفتد

گفت: نگران بیداری خودتان باشید. خواب نگرانی ندارد.

من مکدر شدم. فکر می‌کنم به‌طرز عجیبی از زمانه جا مانده‌ام. من در دیروزهایم جا مانده‌ام.

کسی می‌گوید: شما مشکل دارید؟

می‌گویم: خوبم.

می‌گوید: خوب بودن یعنی چه؟

می‌گویم: نگران دیگران بودن.

می‌گوید: عصر خواب‌های رنگی گذشته است.

حالم بد است. با خودم تنها مانده‌ام. باید بروم. من شهرنشینی نمی‌دانم. باید جایی بروم که خاک، باران خورده باشد. درخت سایه داشته باشد. من به درخت دست نزنم، سیب خودش بیفتد تا من پیش پای اسب، این تکه از شعر «بیژن نجدی» را بنویسم:

به کویر خواهم رفت
با سطلی از باران لاهیجان
پیراهنی سوغات خواهم برد
از مخمل سبز برنج برای خواهرم شن‌زار